

کتابخانه

کتابخانه

کتابخانه

کافه‌های آیین: صاد | نشریه هنر و حماسه، سال نهم  
شماره دوم

## پنج‌جره دوم

# صفات عمریست

مجید پورولی کلشتری

بگوئیم حضرت نور

که به واقع حسین بن علی علیه السلام تمام و کمال نور بوده و هست

مادرش نور

پدرش نور

و او زاده از ازدواج نورهای اعلی

حضرت حق چنان او را عزیز و دوست می داشت که برایش صفاتی شگرف و غریب قرار داد

صفاتی که جز در حسین بن علی علیه السلام در هیچ کس دیده نشد

از آن این مطلب که؛ نگرستن بر ایشان سبب پیدایی غم و افزونی اندوه شود

و سند این مدعا آن واقعه که بر پیامبران خدا پیش آمد

که چون آدم و ابراهیم و نوح علیهم السلام رو به افق نظاره کردند و در پهنای آسمان نوری دیدند

پرسیدند: خداوند! این نور کیست که تماشایش دل ما را غمگین و محزون ساخته؟!

ندا آمد که این نور متعلق است به ذات عزیز و مقدس حسین علیه السلام

و آدم و نوح و ابراهیم علیهم السلام نور را نگرستند و گریستند

از صفات غریبه دیگری که آن حضرت را شامل است؛ این که:

شنیدن نام مبارک ایشان؛ و بر زبان آوردن نام مقدس حضرت؛

حزن انگیز و سبب اندوه است که چون نوح علیه السلام در کار ساخت کشتی بود،

جبرائیل علیه السلام میخ های پنجگانه ای برایش آورد تا در اطراف کشتی بکوبد

نوح علیه السلام میخ های منور را گرفت و با تعجب نگاه شان کرد

جبرائیل علیه السلام گفت: هر میخ به نام منور یکی از انوار پنجگانه است

تا سبب قوت و استحکام و بقای کشتی تو گردد

بدون این میخ ها کشتی به سر منزل نجات نخواهد رسید چون نوح علیه السلام میخ پنجم را در

دست گرفت، میخ درخشیدن گرفت نوح علیه السلام در دستانش از آن میخ رطوبتی خون رنگ

یافت جبرائیل علیه السلام گفت: میخ پنجم منسوب به نام مقدس حسین علیه السلام است

و رطوبت خون رنگ آن نیز نشانگر شهادت ویژه او در راه حق و عدالت است و نوح علیه السلام میخ

را به سینه فشرد و گریستن آغاز نمود از صفات غریبه ایشان؛ نور وجودشان است

پیامبر صلی الله علیه و آله بارها بر حضرت فاطمه سلام الله علیها نگرسته و فرمودند:

# این مجلس کز آتش کجاست

دخترم ... من در پیشانی تو، در خشندهای و نورافشانی خاصی می بینم  
و این نشانگر آن است که به زودی حجت خدا بر بندگانش را به دنیا خواهی آورد  
و بانوی بزرگ و بی مثال عالم هستی؛

حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها می فرمود:

هنگامی که حامل نور وجود حسین علیه السلام بودم

در شبهای تار

نیاز به چراغ نداشتم؛

چرا که به هر طرف روی می آوردم،

نور باران می گشت

از خصوصیت دیگری که نور حسین علیه السلام را از انوار دیگر جدا می ساخت

این بود که نه تنها در تاریکی درخشندهای و جلوه گری داشت، بلکه به گونه ای بود که در زیر نور

شدید نیز ظاهر می گشت و هیچ مانع و حجاب و پرده ای از تلاؤ و نورافشانی او مانع نمی شد

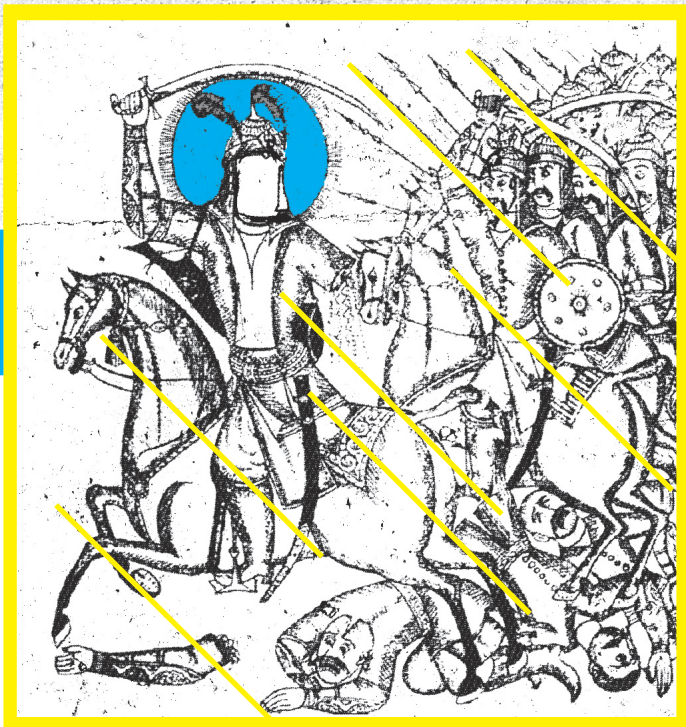
همانگونه که در مورد پیکر به خون آغشته اش گفتند:

تاکنون هیچ شهید به خاک و خون آغشته ای به نورانیت چهره او ندیده ایم

باشد حضرت ما را قابل دانسته و سیاهی دل و رخسار و کارنامه ما را

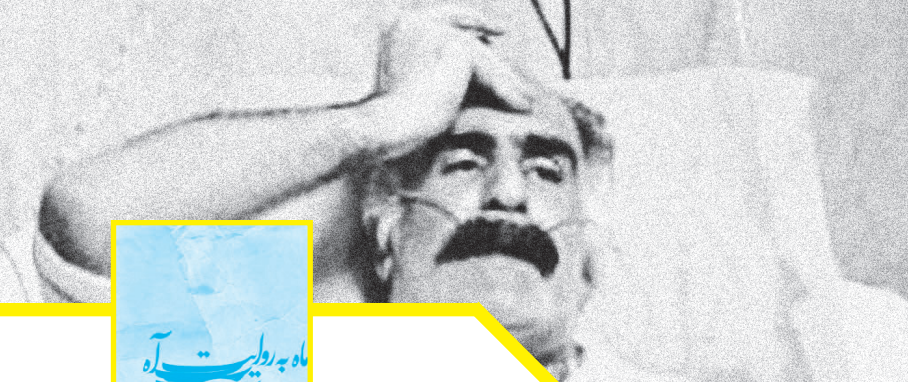
با نور مجالس روضه هاشان سپید گردانند

انشالله



## نگاه مهربان نرگس دیده‌خانی

اوووه! چنان دور برداشته که دستانش را من زدم، هر کس نداند انگار او کارش را تمام کرده. نخیر... بعد از دستانش، شمشیر را بر دهان گرفت. شماها عقب بودید، ندیدید. کسی جرأت نداشت نزدیک شود... اصل... چشمانش بود... لا... مذهب... آدم را... می خورد... اول... تی... تیر را... اه بینم، آن دخترک آنجا به چه خیره شده لا... مذهب!؟



## ماه به روایت آه ابوالفضل زرویی نصرآباد نشر نیستان

## داستان‌های برگزیده کردون پوستان

«ماه به روایت آه» داستانی است به قلم ابوالفضل زرویی نصرآباد، اولین رمان تألیف شده درباره زندگی حضرت ابوالفضل العباس (علیه السلام) از بدو تولد تا هنگام واقعه عاشورا است. زرویی نصرآباد برای روایت این زندگی‌نامه شیوه‌ی متفاوتی را برگزیده است؛ وی با انتخاب ۱۲ تن از نزدیکان و اطرافیان ابوالفضل العباس (علیه السلام) داستان‌ها را از زاویه دید آن‌ها روایت می‌کند. روایاتی چون مسلم بن عقیل، ام البنین، عبدالله بن ابی محل، کزمان، لبابه، حضرت زینب (سلام الله علیها)، زید بازرگان، شیبث بن ربیع، ام کلثوم، امام حسین (علیه السلام)، سرجون و عبیدالله بن عباس بن علی (علیه السلام)؛ که به جز یک روای (زید بازرگان) همه‌ی شخصیت‌ها، واقعی هستند. نویسنده در این کتاب به رازگشایی و بازگویی بخش‌هایی از زندگی ابوالفضل العباس (علیه السلام) پرداخته که علاوه بر جذابیت برای مخاطب، کمتر بدان‌ها پرداخته شده. فرازهایی چون خانواده مادری، کودکی، ازدواج، فرزندان، برادران، حیطة دانش و معرفت و جایگاه آن حضرت در میان اهل بیت و مسلمانان آن روزگار.

یکی از جذابیت‌های این کتاب، ذکر تاریخ شمسی تمامی رخدادها است که خواننده فارسی زبان را با زمان وقوع حوادث در روز و ماه و سال هجری شمسی آن وقایع آشنا می‌شود. به تصریح نویسنده، وی در این رمان به روایتی حساس، توأم با واقعیت صرف و به دور تملق از زندگی علمدار کربلا پرداخته و سعی کرده با حفظ سلامت در نقل واقعه تاریخی، آن را با شیوه‌ای تازه، به مخاطب ارائه دهد.

زرویی برای نگارش این رمان بیش از ۶۰ منبع پژوهشی تألیف شده در ارتباط با زندگانی حضرت عباس (علیه السلام) را بررسی کرده، و به گفته خود سعی در استفاده از منابعی که در میان استنادات تاریخ، از اعتبار و مقبولیت بیشتری در میان روایان برخوردار بوده‌اند، داشته است.

«ماه به روایت آه» به قلم ابوالفضل زرویی نصرآباد، در ۱۸۹ صفحه و توسط انتشارات نیستان منتشر شده است.

# تشنگان مجلس

با عطش وارد شوید! اینجا زمین علقمه است  
مجلس لب تشنگان حضرت سقا به پاست

«يا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ هُونٌ وَ بَعْدَهُ لَا كُنْتُ  
أَنْ تَكُونِ؛ اِي نَفْسِ! مِي اَخِواهم بعد از حسين  
زنده نماني.»

تو، حماسی ترین صفحات کتاب عشق و ولایت  
و وفا و ادب در کربلايي.

تو کیستی که هنوز فرات شرمسارانه بر گرد  
قبرت می گردد؟ و قبرت را احاطه نموده!

تو، صاحب بال های آسمانی در بهشت برینی.  
همان روز که همه ی شهدا به مقامت غبطه  
می خورند.

تو، خط بطلان بر اندیشه های تیره ای هستی که  
امان نامه تعارف کردند و بغضت، فریادی گشت  
بر سر هر چه استبداد است و استکبار.

تو، یعنی فرود نیامدن از ارزش ها. زانو نزدن در  
برابر قدرت ها.

تو، یعنی نهراسیدن از شکوه و فرّ قارون ها و  
فرعون ها.

تو، یعنی مبارز حقیقی جبهه ی حق.  
تو را باید از میان کلام امام حق در زیارت نامه  
ات شناخت:

«شهادت می دهم که تو برای انجام وظیفه،

هر کس نشانی و شاخصه ای دارد که او را به  
همان صفت و نشانی می شناسند و تو را با  
دست هایت، ای دستگیر بی دست.

دست هایت، یادآور دستان پینه بسته ی مردی  
است که تمامی هستی در دست ولایت اوست  
و حال دنیا و مافیها در نظرش از استخوان بی  
گوشت خوکی در دست جذامی پست تر است؛  
او که انگشتری می بخشید به هنگام نماز. او که  
نان آور یتیمان و بینوایان بود. همان مردی که  
فریاد بر آورد که اموال بیت المال را

برمی گرداند حتی اگر کابین زنان باشد؛ ولی  
هرگز به ستم دانه ی جویی را از دهان موری  
نستاند. دستان او نان آور زمین بود و دست های  
تو آب آور زمین شدند.

آب، طراوتش را از نام تو به عاریت گرفته و هر  
جا آبی به چشم رسد شرمگین شرمساری تو  
در برابر

سه ساله هاست.  
آمدی تا وفا و مردانگی و مروّت، از تو آبرو گیرند.  
فریادت هنوز در تمامی جهان جاری و ساری

است:





رابطه ای است میان تو و مهدی که هر جا نامت برده شود سراسیمه خود را می رساند.

در مقام همین بس که به هنگام رستاخیز، آن زمان که کار بر همگان سخت و دشوار گردد، پیامبر خدا، امیرمؤمنان را نزد بانوی آب ها خواهد فرستاد تا در جایگاه شفاعت حاضر شود. امیرمؤمنان کوثر هستی را مورد خطاب قرار می دهند که از اسباب شفاعت چه نزد خویش داری برای همچو روزی که روز بی تابی و نیازمندی است؟ و فاطمه زهرا لب به سخن باز می کند که:

«یا علی! برای شفاعت امت پدرم، دست های بریده فرزندم عباس کافی است.»  
با خود می اندیشم به راستی اگر تو امروز بودی کدامین کار بر روی زمین مانده ی امام زمانت را انجام می دادی؟

«سلام خداوند و فرشتگان مقرب او و سلام پیامبران الهی و همه صالحان و شهیدان و صادقان و پاکان، نثار روح تو ای پسر امیرالمؤمنین!...»

#### مرضیه بیات

هیچ گونه سستی به خود راه ندادی و هرگز برای ادای رسالتت، شانه خالی نکردی...»

سلام بر تو ای بصیرت عمیق زمان!  
مقام سسقای تو، یعنی ولایت مداری و ولایت پذیری! چه کسی توان و جرأت به زانو درآوردن یل ام البین را داشت؟ آنقدر شکوهت لرزه بر اندام روبه صفتان انداخته بود که به هنگامی که تو برای آوردن آب گام می نهادی چهار هزار سرباز گردت را گرفته بودند!

تو، پرچم افراشته بر فراز غیرت و مردانگی هستی. پرچمی که هنوز در اهتزاز است.  
تو، فرزند علی هستی و همین نام کافی است تا نشان و نسبت را بشناسیم. نام تو و پدرت بیش از اینکه آشنای دوستان باشد؛ آشنای دشمنان است و کینه ها و حقدهایشان چیزی جز این را فریاد برنمی آورد.

تو برای حسین چونان علی بودی برای پیامبر. تو لحظه ای امام زمانت را تنها نگذاشتی و در محضرش چونان غلامی حلقه به گوش بودی. قلبت محکم و استوار بود همچون پاره ی آهن. بی دلیل نیست که مولای غریبمان، مهدی آرزوی داشتن چون تویی را دارد. داستان تو کافی است برای برچیدن بساط ظلم و ستم از عالم. با داستان تو می توان قیامت کرد.

بخشی از فصل حسین(علیه السلام) کتاب ماه به روایت آه :

«کجاست برادرم؟ کجاست یاورم؟ کجاست عباس؟

امروز پیش از همه، اجازه نبرد خواستی. گفتم: عباس! اذا مضیت تفرق عسکری... اگر از دستم بروی، سپاهم از هم می‌گسلد.

نورچشمم علی اکبر، یادگار برادرم قاسم، تمام یاران، برادران، برادرزادگان و خواهرزادگانمان را پیش تو فرستادم. عزیزترینم! تا تو بودی امید و رغبت و انگیزه حیات هم بود... .

آنگاه که همه رفتند با چشمانی اشکبار و لحنی ملتسمانه آمدی که: «مولای من! به خدا که جگرم از داغ رفتگان می‌سوزد و زندگی را بی‌اینان خوش نمی‌دارم. آقای غریب و بی‌کسم، بگذار بجنگم!»

بگذارم بجنگی؟ تو آخرین امید و عزیزترین کس حسینی. تو ماه خاندان بنی‌هاشمی. تو جگر بند و تکیه‌گاه منی. اگر گزندی به وجود نازنینت برسد چه؟ اگر زنان و اطفال خیمه‌گاه خبردار شوند که به تو چشم زخمی رسیده، بند دل و رشته امیدشان پاره می‌شود... نه برادرم، نه امیدم، نه... جنگ نه، اما کودکان تشنه‌اند. اگر می‌توانی، تنها قدری آب... .

آه، آه...عباسم! آیا در خوابی که امید بیداریت را داشته باشم. بر من دشوار است که تو را به زمین تفته غرقه به خون بنگرم.

الان انکسر ظهري و قلت حیلتی و شمت بی عدوی.  
حال، کمرم شکست و رشته تدبیرم گسست و دشمنم به زبان شماتت در بست... .»

